شهرآرا

SHAHRARANEWS.IR

۲شنبه

سال چهاردهم
۰۸ خرداد ۱۴۰۲
۰۹ ذی‌القعده ۱۴۴۴
شماره ۳۹۵۲

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
- مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر
- سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
- نشانی: میدان شهدا، نبش دانشگاه ۱
- دفتر مرکزی: ۵ - ۳۷۲۸۸۸۸۱
- نمابر: ۳۷۲۳۸۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹


کار به حفرچاه کشید!

دمای هوای مشهد

رطوبت هوا ۲۰٪ ↓۱۷° ↑۳۳°

صبح ۲۴ | ظهر ۳۱ | عصر ۳۰ | شب ۲۳

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر ۱۱:۲۸:۵۶ | نیمه شب شرعی ۲۲:۳۶:۴۶
غروب آفتاب ۱۸:۴۱:۱۶ | اذان صبح فردا
اذان مغرب ۱۹:۰۲:۱۰ | طلوع آفتاب فردا

اول شخص

واندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند

مروری بر زندگی کوتاه اما پربرکت حجت الاسلام محمدخرسند، در سالروز شهادتش


آزاده چشمه سنگی
نویسنده



شانزده ساله بود که سودای شهادت و دفاع از مکتب اسلام او را به جبهه های جنگ کشاند و در لشکر فجر فارس مشغول به دفاع از وطن شد. هنوز مدرسه می رفت و دو سال مانده به پایان دوره متوسطه، راه جبهه تا خانه را به طور متناوب آن قدر رفت و آمد تا از جنگ و ترکش هایش، پس از سه بار مصدومیت، با جراحات عمیقی به یادگار از صحنه های نبرد، جانباز به خانه برگشت و با این حال هرگز از تحصیل فارغ نشد. سال ۶۴ با اخذ مدرک دیپلم به سوی علاقه قلبی اش رفت و با ورود به حوزه علمیه کازرون، سطوح مقدماتی را پشت سرگذاشت. پس از آن راهی قم شد و در آنجا برای فراگیری دروس خارج، از محضر استادانی چون آیت ا... فاضل لنکرانی و آیت ا... مکارم شیرازی بهره برد.

پس از هشت سال اقامت در قم به زادگاه خود برگشت و در اوایل دهه ۷۰، با راه اندازی مرکز دارالقرآن کازرون و مدیریت آن، در جذب و پرورش جوانان شهرستان و معرفی چهره های درخشانی به جامعه قرآنی کشور گامی مؤثر برداشت. او در این سال ها هم‌زمان با فعالیت های فرهنگی در شهرها و روستاهای اطراف کازرون و برگزاری برنامه های قرآنی، مسئولیت ستاد اقامه نماز کازرون را نیز برعهده داشت تا اینکه از شهریور سال ۱۳۸۶ با استعفای امام جمعه وقت به علت کسالت و بیماری، در محراب امامت جمعه کازرون ایستاد و در این جایگاه با اخذ شیوه‌ای متعادل به جذب حداکثری اقشار مختلف و دفع حداقلی سلایق سیاسی گوناگون همت گمارد.

شهید خرسند در تمام سال هایی که به امامت نماز جمعه کازرون ایستاده بود، تلاش کرد تا با برگزاری نشست های مشترک میان جریان های سیاسی و فکری و فرهنگی مختلف، با چاشنی سعه صدر و نقدپذیری، مرجعی امن برای دریافت مطالبات مردمی باشد. ریاست شورای فرهنگ عمومی شهرستان کازرون نیز در دورانی که مدیریت شهید خرسند را به خود دید، میزبان رونقی چشمگیر در زمینه های فرهنگی و دینی بود که برگزاری کنگره ها و یادمان های شخصیت های بزرگی همچون سلمان فارسی، بهجت العلما و شیخ دوانی و... نیز از خروجی های همین دوره بود.

اما آرزوی دیرینه حجت الاسلام و المسلمین محمد خرسند که سال ها در میان خاک گرم و خون آلود جنوب در نبرد با رژیم بعث عراق در جست‌وجویش بود، سرانجام در سحرگاه هشتم خرداد سال ۱۳۹۸ هنگام بازگشت از مراسم احیای شب بیست و سوم ماه مبارک رمضان در مقابل منزلش محقق شد و در شرایطی که به قول رهبر معظم انقلاب «پس از ساعاتی توسل و تضرع به لقاء... پیوست»، پاداش بزرگ الهی اش را پس از عمری تلاش و خدمت صادقانه دریافت کرد و با تیغ جهل جوان چهل ساله ای به دیدار معبود شتافت.

روایت

پس لرزه های سبقت بنزسواران از پرایدسواران


سیدمحسن موسوی‌زاده
روزنامه نگار

«اگر بنزسواری از خودرو پراید سبقت بگیرد، شاید مشکلی ایجاد نشود، اما اگر این بنزسوار هنگام سبقت گل های اطراف را به روی خودرو پراید بپاشد، اینجاست که زنگ خطر شکاف های اجتماعی به صدا درمی آید.»

این جمله را یکی از استادهای دوره کارشناسی ارشد درباره شکاف های اجتماعی و تأثیر آن بر روابط مردم بیان می کرد. موضوعی که بر شکاف روزافزون برخوردار و نابرخوردار اشاره و تأکید دارد که اگر این مسئله مورد توجه قرار نگیرد، می تواند سبب ایجاد بحران اجتماعی شود.

براساس گزارش مرکز پژوهش های مجلس، خط فقر در سال های پایانی دهه ۹۰ روندی صعودی داشته و در سال ۱۴۰۱ نیز حدودا رشد ۶۵ درصد را رقم زده است. نرخ فقر در کل کشور حدود ۳۰ درصد بوده و در عرض یک دهه، ۱۱ میلیون نفر به جمعیت زیر خط فقر کشور افزوده شده است.

همچنین در حالی که درآمد سرانه هر ایرانی در اواسط دهه ۸۰، ۴ هزار و ۶۷۰ دلار بود، در اواخر دهه ۹۰ به ۲ هزار و ۳۳۰ دلار رسیده است. در کنار این مسئله تحقیقات علمی مانند مقاله «عوامل فرهنگی و اجتماعی مرتبط با تفاخر اجتماعی» نشان می دهد که در دهه های اخیر کالاها و اشیا، از شکل سنتی خود که ابزاری برای رفع نیازها بوده اند، خارج شده است و مصرف کالا و خدمات تنها برای برآوردن نیازهای زیستی نیستند، بلکه برخی کالاها و مصرف آن ها نماد و نشانی است بر منزلت و شخصیت اجتماعی و به آن ها به مثابه ابزاری برای نشان دادن منزلت اجتماعی توجه می شود. اکنون در جامعه ما مصرف، به مثابه پدیده‌ای هویت‌ساز تعریف شده و مصرف کننده با مصرف و نمایش دادن کالاهای تحت تملکش یا به بیانی بهتر با فخرفروشی، درصدد خلق و حفظ هویت خویش است.

این دو در کنار یکدیگر نشان می دهد، درست در زمانی که در دهه های اخیر از میزان درآمد سرانه کم شده و همین مسئله سبب کوچ اجباری بخشی از دهک های متوسط به دهک های کم‌برخوردار شده است، در فضای عمومی جامعه عواملی مانند اقتصاد نفتی و تزریق پول ناشی از عواید آن و کسب ثروت افراد معدودی، سبب شده است تا تفاخر به ارزش تبدیل شود. همین مسئله باعث شده است تا درد و رنج تشدید فقر، مضاعف شود.

این مسئله به مثابه پاشیدن همان گل های خودروبنز بر روی خودرو پراید است. هر چند باید برای بهبود وضعیت طبقه متوسط و جلوگیری از انتقال آن ها به دهک های کم‌برخوردار با رشد اقتصادی فکری کرد، اما هم‌زمان باید تدبیری اندیشید که تشدید فقر با ایجاد لطمه های روحی سبب آسیب های بیشتری بر پیکره اجتماع نشود.

استوری گرام

حکایت روباهِ پیر و خرگوش


امید مهدی نژاد
شاعر و نویسنده

در روزگاران نه چندان قدیم، گرگ جوان گرسنه ای که در جست وجوی غذا بود، در حاشیه جنگلی دوردست خرگوشی را دید که بی خبر از همه جا مشغول خوردن هویج بود. آرام به او نزدیک شد تا به چند قدمی او رسید، اما همین که خواست به طرف او یورش ببرد، خرگوش که در آخرین لحظه متوجه حضور او شده بود دست هایش را بالا برد و گفت: دست نگه دارید. گرگ دست نگه داشت.

خرگوش گفت: گرگ عزیز، می دانم خیلی گرسنه ای، اما شما به هیکل من نگاه کن، من یک لقمه شما هم نیستم.

اگر همچنان دست نگه داری به شما می گویم که در این نزدیکی روباه پیر و چاقی لانه دارد که از بس مرغ و خروس خورده و خوابیده فربه شده و گوشت زیادی بر تن آورده و توان فرار نیز ندارد. من می توانم لانه وی را به شما نشان دهد و حتی کاری کنم که او درِ لانه‌اش را هم برای شما باز کند. اگر موردپسند شما نبود، آن‌وقت بیایید من را بخورید.

گرگ فکری کرد و از پیشنهاد خرگوش خوشش آمد و آن را پذیرفت و به همراه خرگوش رفت تا به لانه روباه رسیدند. قبل از رسیدن به لانه روباه، گرگ در گوشه‌ای مخفی شد و خرگوش جلو رفت و درِ خانه روباه را به صدا درآورد. روباه گفت: کی است کی است درمی زند؟

خرگوش گفت: خرگوش هستم جناب روباه. روباه گفت: فرمایش؟ خرگوش گفت: یکی از بزرگان عرصه فلسفه و علوم اجتماعی و اقتصاد که اتفاقا فالووران بسیاری نیز در شبکه های اجتماعی دارد به جنگل آمده است و شوق دیدار شما را دارد. ایشان بنده را واسطه کرده است تا به دیدار شما بشتابم و عرض کنم اگر امروز وقت دارید ایشان را به حضور شما بیاورم. روباه که خودش ختم روزگار بود، از طرز سخن گفتن خرگوش متوجه شد که کاسه‌ای زیر نیم‌کاسه است. پس فکری کرد و گفت: به به، قدم شما و ایشان به روی چشم ما. شما ایشان را بیاورید، بنده هم تا شما می‌رسید خانه را یک آب و جارویی بزنم. سپس به سرعت درِ چاهی را که برای روز مبادا در کف خانه خود کنده بود برداشت و روی چاه را با فرش پوشاند و قفل در را باز کرد و منتظر نشست.

چند دقیقه بعد خرگوش از پشت در گفت: به همراه استاد خدمت رسیده‌ایم و پشت در هستیم. روباه گفت: در باز است. بفرمایید. و خودش از در پشتی از خانه بیرون رفت.

خرگوش و گرگ وارد خانه روباه شدند و هنوز دو قدم برنداشته بودند که با ته درون چاه افتادند. گرگ که توقع چنین اتفاقی را نداشت به خرگوش گفت: مرا گول زدی. و خواست خرگوش را بخورد.

خرگوش گفت: دست نگه دارید. اما گرگ دست نگه نداشت و خرگوش را ـ که واقعا خوشمزه هم بود ـ خورد، تا همگان بدانند روباه پیر هنوز هم از گرگ جوان چیزتر است.

کارتون شهر



هشدار مقامات بهداشتی جهان
استفاده از رسانه های اجتماعی به کودکان آسیب جدی وارد می کند؛ والدین هوشیار باشند

رضا جنگی

شوخی بی‌شوخی

چرا مجردها، متأهل نمی شوند


مهدی محمدی
طنزپرداز

رئیس اندیشکده سلامت جمعیت و خانواده گفت: در دوازده سال گذشته، میزان ازدواج‌ها ۴ درصد کاهش یافته است. به سراغ مجردها رفتیم تا ببینیم آیا به خاطر مشکلات اقتصادی هنوز حلقه ازدواج دستشان نکرده‌اند یا دلایل دیگری دارند؟

مجرد اول

خواستم ببینم به خاطر مشکلات اقتصادی هنوز به خواستگاری نرفته‌اید؟

خیر. مشکل اقتصادی کجا بود. اتفاقا امروز من و خانواده رفتیم خواستگاری، خانواده طرف مقابل گفتند که سیستم ها قطع است. فردا بیایید.

سیستم قطع بود! پس علت ازدواج نکردن شما، نداشتن پول نیست؟

خیر. همان طور که عرض کردم دلیلش فقط قطع سیستم بود. دعا کنید فردا سیستم ها وصل شوند.

مجرد دوم

آیا در مورد شما مشکلات اقتصادی باعث ازدواج نکردنتان شد؟

خیر. الان سالی یک میلیون شغل ایجاد می کنند، ماهی ۳۰۰ هزار تومان هم یارانه می ریزند. دیگر کسی مشکل اقتصادی ندارد.

پس بفرمایید علت ازدواج نکردنتان چه بود؟

من یکی از دوستانم تجربه تلخی از ازدواج داشت. شب عروسی، به همه مهمان ها شام رسید ولی به دوستم و عروس خانم غذا نرسید. من از همان وقت فوبیای ازدواج گرفتم و می ترسم شب عروسی به من و همسر آینده ام شام نرسد.

دیگه به چه دلیلی ازدواج نکرده‌اید.

کلا دلیل ازدواج نکردنم همین بود که گفتم. فکر کنم قانع کننده بود.

مجرد سوم

شما چرا ازدواج نکرده‌اید؟

من خواستگاری رفتم و موقع خواستگاری درباره همه مسائل خانوادگی و اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و سیاست خارجی و این ها تفاهم داشتیم، ولی چیزی که مانع شد با هم ازدواج کنیم این بود که آن خانم گفت من حلیم را با شکر دوست دارم، ولی من خودم حلیم را با نمک دوست داشتم. همین اختلاف فکری بزرگ مانع ازدواج ما شد.

به مشکلات اقتصادی ربط نداشت؟

نه خیر آقا. نه خیر. من تا حالا ندیدم کسی به خاطر مشکل اقتصادی ازدواج نکرده باشد.

مجرد چهارم

شما چرا مجردید؟

یکی از همسایگان یک مورد معرفی کرد تا به خواستگاری برویم، ولی وقتی به کوچه مورد نظر رفتیم یادمان رفت که پلاک ۳ زنگ ۴ بود یا پلاک ۴ زنگ ۳. برای همین نشد خواستگاری کنم و الان ۱۰ سال است که مجردم.

خوب چرا زنگ نزدید از همان کسی که معرفی کرده بود دوباره نشانی بپرسید؟

آخه یادم نبود همسایه طبقه چهارم سمت راستی آدرس داده بود یا همسایه طبقه سوم سمت چپی!

بعد از این مورد، مورد دیگری به شما معرفی نکردند؟

چرا. مثلا یک مورد که رفتیم خواستگاری، جا نبود ماشین را پارک کنیم.

پس شما هم به خاطر مشکلاتی مثل نبود جای پارک ماشین یا نداشتن نشانی دقیق فرد مورد نظر ازدواج نکردید و اصلا این مجرد ماندنتان ربطی به مسائل اقتصادی ندارد.

دقیقا. کوچک ترین ربطی نداشت.

مناجات و حکایات

آورده‌اند که زاغی، کبکی را دید که می‌رفت. خرامیدن او در چشم او خوش آمد و از تناسب حرکات و چستی اطراف او آرزو برد، چه طباع را به ابواب محاسن التفاتی تمام باشد و هر آینه آن را جویان باشند.

در جمله خواست که آن را بیاموزد، یک‌چندی کوشید و بر اثر کبک پوید، آن را نیاموخت و رفتار خویش فراموش کرد چنان که به هیچ تأویل بدان رجوع ممکن نگشت.

کلیله و دمنه/ نصرا... منشی

خلق را تقلیدشان بر باد داد

روایت یک قاب



رفقای قدیمی


حمید سبحانی
عکاس و نویسنده

دوچرخه ۲۸ هرکولس سبز قدیمی سنی دارد به بلندای سفید شدن دانه دانه محاسن عباسعلی. ۴۰ سال پیش که تازه خریده بودش جوانی بود که باید مسافتی را از ته پل محله تا زمین های صیفی کاری آبکوه برای کار کشاورزی می رفت، آن موقع هنوز گلدسته های جدید صحن پیامبر اعظم(ص) نبودند،

۴۰ سال گذشته است شهر پر از ماشین شده است و اطراف حرم پر از ساختمان هایی که آسمان را خراش می دهند. صحن ها گسترش پیدا کرده و خیل زائران چندین برابر گذشته ها. عباسعلی حالا آفتاب نشین پارکی در حوالی خانه قدیمی اش شده است، دیگر رمق کشت و کار ندارد.

البته که دوچرخه پیر هم آن جان جوانی را ندارد و صدای جیرجیر بدنه و زنجیرش این را خوب به گوش دیگران می رساند. به خصوص در مقایسه با هم نوعان جدیدش که مجهزند به انواع تجهیزات جدید و کمکی. برای همین بیشتر اوقات توی تاریکی انباری گوشه ای خوابیده است.

ایام دهه کرامت شده بود و روزهای میلاد امام رضا(ع)، عباسعلی دلتنگ بود، به خصوص که خاطرات قدیمی اش در سال هایی که نزدیک حرم خانه داشت جلو چشمانش مثل فیلم پخش می شد. کوچه چراغانی شده که در انتهایش گنبد طلایی حرم هم دیده می شد. حاج اسماعیلی آبنبات ساز زیر بازارچه آب پاشی شده شکلات و آبنبات های رنگی بین مردم پخش می کرد. شربت گلاب و زعفران و شیرینی نخودی و صدای مولودی خوانی...

دلش هوای حرم کرده بود.

هوای گرم، ترافیک مخصوص روزهای میلاد و... و اصلا اینکه حوصله شلوغی اتوبوس ها را نداشت

دستمالی را برداشت و در کوچک انباری را باز کرد. دستی روی هرکولس کشید و دوچرخه قدیمی را آرام از خواب بیدار کرد. از تاریکی بیرون آوردش توی نور حیاط، دوچرخه انگار که قلنجش شکسته باشد از هر قسمتش صدایی بیرون می آمد. دستمال غبار روی بدنه را پاک کرد و کم کم رنگ سبز هرکولس زیر نور خورشید می درخشید. روغندان کوچک تمام اعضای خواب رفته و خسته دوچرخه را به جان آورد. خورجین قدیمی را پر از نقل و نخودچی کرد و رکاب زنان راه افتاد.

عصر پنجشنبه بود، عباسعلی و قدیمی ۲۸ هردو رسیده بودند به منظره ای که در ۴۰ سال پیش بارها با هم تجربه کرده بودند. عباسعلی و دوچرخه ۲۸ هر دو احساس جوانی می کردند.

عکس: مجید حجتی